

کودک شاهر

• ماهنامه‌ی شاهد کودک

• شماره ۲۹ خرداد ۱۳۸۷

• بها ۳۰۰ تومان



امروز خرمشهر آزاد است

به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سر دبیر: دکتر عباس خامه یار
جانشین سر دبیر: محمد علی فقیه

دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلдіس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
مدیر هنری: علیرضا ذاکری
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگ امید
حروفچین: ویدا امیدی

ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶

تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴

دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com

صندوق پستی: ۱۵۷۱۵-۱۹۱

ناشر: انتشارات شاهد
تهران- خیابان ایت الله طالقانی
خیابان ملک الشعرای بهار شمالی
شماره ۳- تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی- بالاتر از حسینییه ارشاد- کوچه بهشت آسا
توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳



آب یعنی زندگی

داستان های نوید و ندا
در خانه ی ما

کاش نرفته بودی...

معرفی کتاب
اول

فرم اشتراک شاهد کودک

غرفه ی نشر شاهد

مهر بانی

کفش های خاله هزار پا

علمی

چه کار کنم؟ چه کار نکنم؟

شوخی قر قاول با بلدرچین

لطیفه



آثار برجسته ها

اردی سگی

۲۶

۲۵

۲۴

۲۳

۲۲

۲۱

۲۰

۱۹

۱۸

۱۷

۱۶

۱۵

۱۴

۱۳



تصویر روی جلد: نسیم بهاری

* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است
* مطالب رسیده بازگردانده نمی شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است





مهربانی

● فریبرز لرستانی «آشنا»
● تصویرگر: حسن عامه کن

من مهربان هستم
با هر که غمگین است
با مهربانی‌ها
دنیا چه شیرین است

من مهربان هستم
گل را نمی‌چینم
چون در کنار گل
پروانه می‌بینم



من مهربان هستم
چون دانه می‌پاشم
گنجشک‌ها سیرند
هر جا که من باشم



من مهربان هستم
با دوست با خواهر
صد بوسه می‌گیرم
هر روز از مادر



کفش‌های خاله هزارپا

راه افتاد. به لانه‌ی خاله هزارپا که رسید صدای گریه‌ای شنید. کنار خاله نشست و گفت: «خاله خاله جان! یار مهربان! چرا گریه می‌کنی؟» خاله نگاهی به پاهایش انداخت و گفت: «می‌خواهم به عروسی بروم اما کفش ندارم.» خاله سنجاقک فکری کرد و گفت: «این که غصه ندارد» و پر زد و تق‌تق‌تق به در زد، به لانه‌ی خاله ملخک و ننه کفشدوزک و خانم شاپرک سر زد و از هر کدام چند جفت کفش گرفت و به لانه‌ی خاله هزارپا برد و کفش‌ها را به او داد. بعد هم لباس

یکی بود، یکی نبود؛ زیر گنبد کبود؛ یک باغچه بود. توی باغچه عروسی بود. عروسی کی؟ بله عروسی سوسکی خانم، دختر عمو سوسک و خاله سوسکه.

فصل، فصل بهار بود. باغچه پر از گل و ریحان بود. عمو سوسک و خاله سوسکه از چند روز قبل لانه را آب و جارو کردند و حیاط لانه را با برگ گل فرش کردند. بیرون لانه راهم چراغانی کردند و راه افتادند دور تا دور باغچه را گشتند و همه را برای عروسی دعوت کردند.

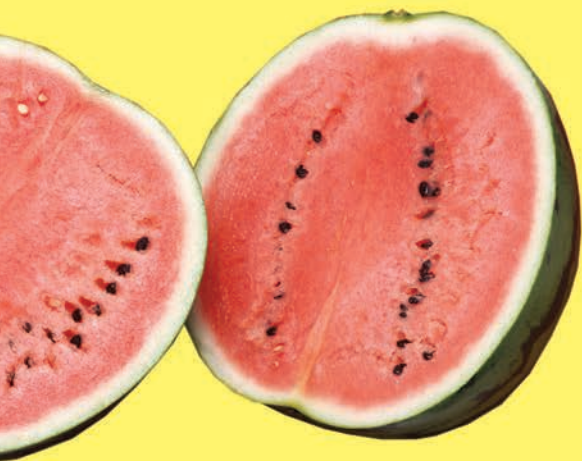
صبح روز عروسی شد. اهالی باغچه در رفت‌وآمد بودند تا خودشان را برای جشن عروسی آماده کنند. غروب که شد، خاله سنجاقک لباس آستین توری‌اش را پوشید و چادر برگ گلش را به سر کرد و به طرف عروسی



● معصومه ذباح
● تصویر گر: سیاوش ذوالفقاریان

توری‌اش را صاف کرد و رفت تا
به عروسی برسد. هوا تاریک شده بود که خاله
هزارپا کفش‌هایش را پوشید و خوش حال و خندان دوید و
دوید تا به عروسی رسید. توی عروسی غلغله بود. چای و شیرینی
و شربت بود که به مهمان‌ها می‌دادند. دیگ‌های پلو و خورشت روی اجاق
بود. خاله هزارپا وقتی وارد عروسی شد، رفت پیش عروس خانم. سوسکی خانم
تا چشمش به کفش‌های رنگ‌وارنگ هزارپا افتاد خندید. آخر خاله هزارپا همه جور
کفشی به پا داشت. کفش پاشنه بلند، پاشنه کوتاه، تابستانی، زمستانی، بنددار و بدون بند
و رنگ‌وارنگ از صدای خنده‌ی سوسکی خانم همه‌ی مهمان‌ها چشمشان به کفش‌های خاله
هزارپا افتاد و همه خندیدند. حالا نخند و کی بخند.
آن شب تا آخر عروسی خنده بود و خوش حالی. عروسی سوسکی خانم شادترین عروسی بود
که تا به حال باغچه به خودش دیده بود.





پوهای خوب و بد

بینی‌ات را محکم بگیر. می‌توانی بو بکشی؟
ما بوها را به وسیله‌ی پوست خاصی که توی
بینی ما هست، احساس می‌کنیم. وقتی نفس
می‌کشیم، بوها را به داخل بینی خود وارد
می‌کنیم. وقتی بوها از این پوست خاص عبور
می‌کنند، به مغز پیام‌هایی فرستاده می‌شود.
اگر می‌خواهی بویی را بیش‌تر احساس کنی،
باید آن را از نزدیک بو بکشی.

بوهای خوب و بد برای مدّتی طولانی به
یاد ما می‌مانند. کسانی که زباله‌ها را
جمع‌آوری می‌کنند به بوی آن‌ها
عادت می‌کنند.



هر چه به بو نزدیک تر شوی، آن را بهتر احساس می کنی. حالا
اگر از آن دور شوی چه می شود؟
چند بوی خوب را نام ببر!



چه کار کنیم؟ چه کار نکنیم؟



وقتی دیگران را می‌بینید، سلام کنید.



وقتی از بیرون به خانه بر می‌گردید، لباس‌های خود را به چوب رخت آویزان کنید.

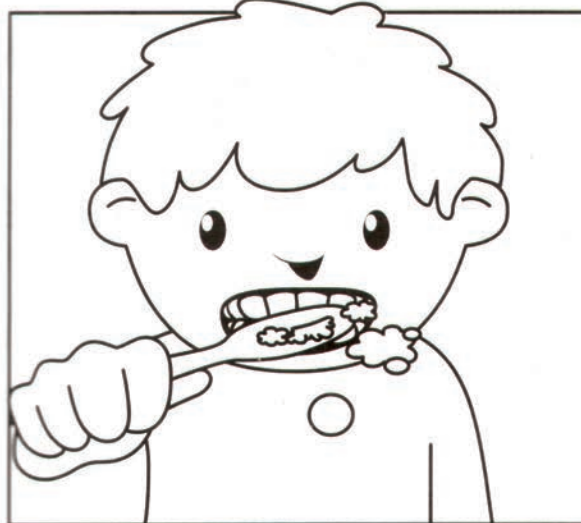


وقتی کتابی را به امانت می‌گیرید، آن را سالم به صاحبش بر گردانید.



با بر هم نزدن صف، حق دیگران را رعایت کنید.

امسال باران کم باریده است. زمین‌هایی علف مانده‌اند و حیوان‌هایی که علف می‌خورند مانند، گاوها و گوسفندها بدون غذا! حالا ما باید چه کار کنیم؟ می‌توانیم آب بازی کنیم؟ یا هر قدر دلمان خواست آب را باز بگذاریم؟ راه درست مصرف کردن آب را به این پسر بگو.



آب را درست مصرف کنیم



شوخی قرقاول با بلدرچین

یک روز قرقاول از بلدرچین پرسید: «می‌خواهی برویم ماهی گیری؟»
بلدرچین جواب داد: «بله! آن‌ها راه افتادند و رفتند تا به با قرقره رسیدند. با قرقره پرسید: «کجامی روید؟»

قرقاول جواب داد: «می‌روم ماهی گیری،»
با قرقره گفت: «من هم با شما می‌آیم.»

آن وقت سه تایی راه افتادند. بلدرچین گفت: «باید تا شب نشده تندتر برویم.» کمی بعد، هوا تاریک شد. با قرقره و قرقاول و بلدرچین خوابیدند، ناگهان یک پلنگ از راه رسید چشم‌های پلنگ در شب می‌درخشید. او قایم شد تا صبح به آن‌ها حمله کند! صبح که شد، پلنگ حمله کرد. ولی آن‌ها از خواب پریدند و فرار کردند. ناگهان کرکس آن‌ها را دید؛ آمد و با چنگال‌هایش به صورت پلنگ زد پلنگ فرار کرد. کرکس می‌خواست آن‌ها را بخورد، ولی نخورد. چون یادش افتاد که لاشه‌خوار است، یعنی گوشت حیوان‌های مرده را



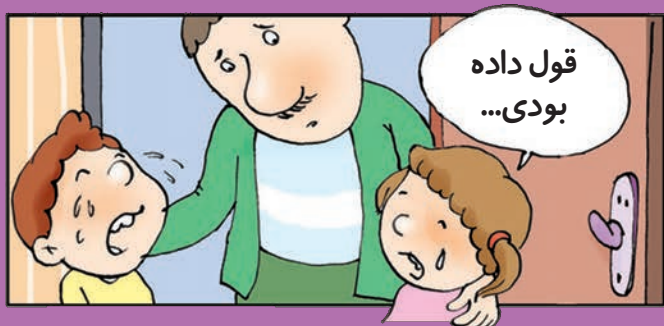
ملنگ صبح به آنها حمله کرد
و آنها از خواب بیدار شدند و غرر
کردن ناگهان کمر کس آمد



می خورد. برای همین پرواز کرد و رفت.
قصه‌ای که خواندید ادامه دارد و آن را محمد اکبری که ۶ ساله است گفته
و پدرش آن را نوشته است، محمد حیوانات را دوست دارد و می خواهد با
زندگی آنها آشنا شود. قصه‌هایش درباره‌ی حیوانات است و خودش برای
آنها نقاشی می کشد. او ۱۷ سوره قرآن کریم را همراه با معنی کلمه‌ها و
آیه‌های آنها از حفظ است.

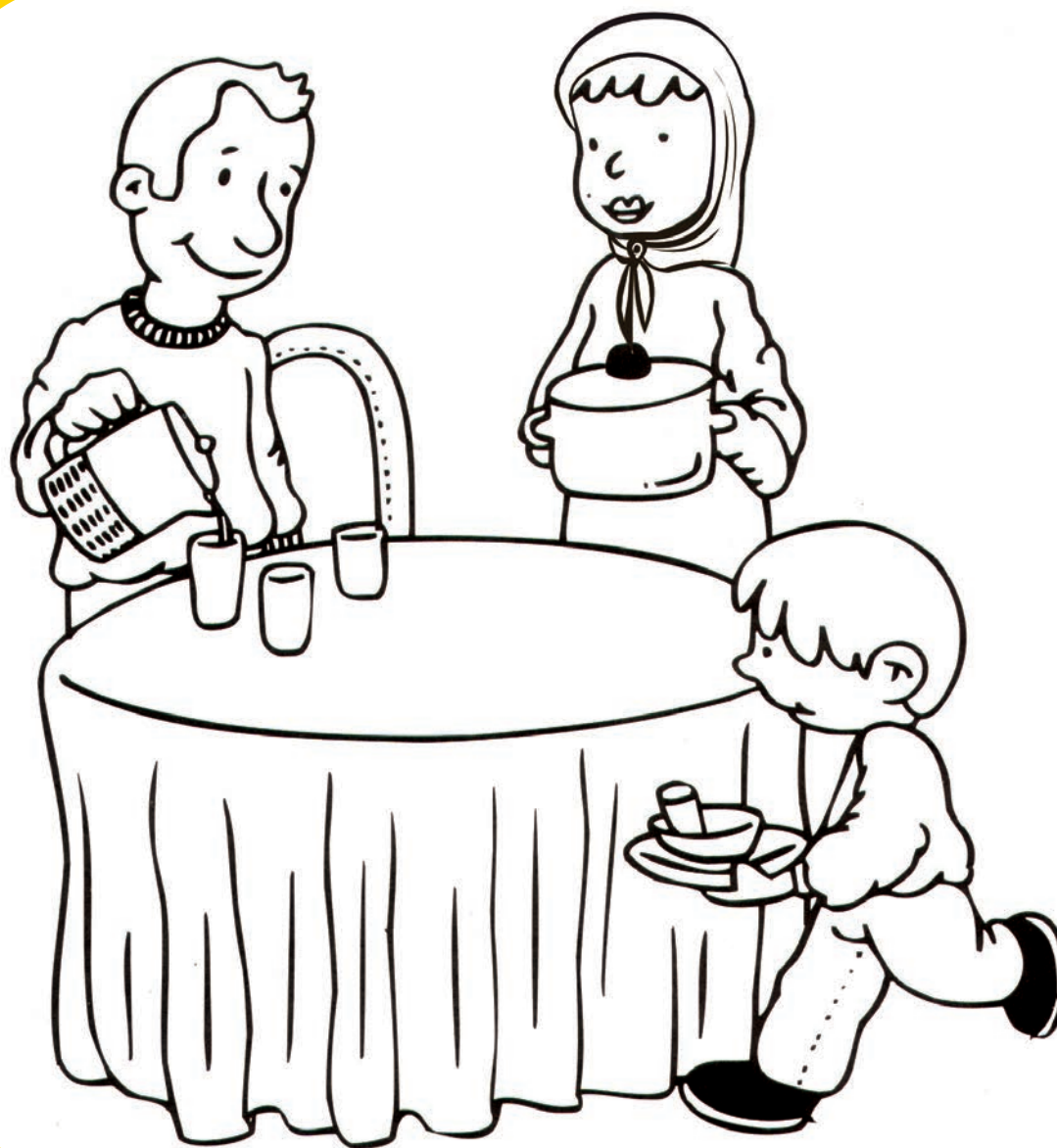
قول می‌دهیم که...





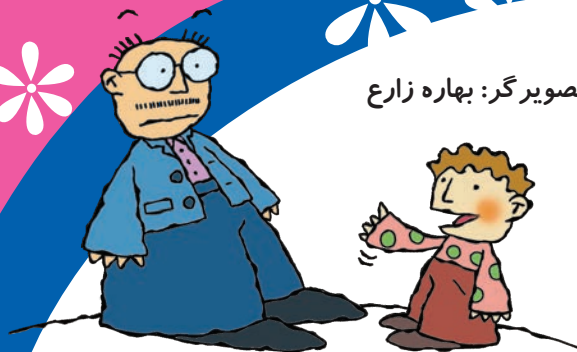
در خانه‌ی ما

در خانه‌ی ما، مامان و بابا به هم کمک می‌کنند و من به هر دوی آن‌ها. آن‌ها مواظب هم هستند که خسته نشوند و من مواظب آن‌ها. در خانه‌ی شما چند نفر زندگی می‌کنند؟ تو در خانه چه کار می‌کنی؟





● تصویر گر: بهاره زارع

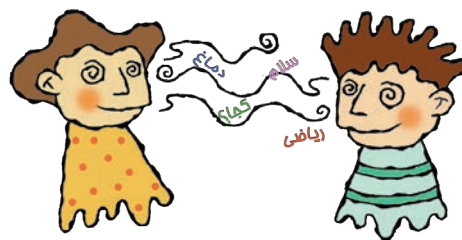


فعل زدن

معلم گفت: علی تو فعل «زدن» را صرف کن.
علی گفت: زدم، زدی دعوايمان شد.

نگاه

اولی: اگر توجه کنی، می بینی نگاهم با تو حرف می زند.
دومی: این قدر پلک نزن، صدايت قطع و وصل می شود.



چیستان

سخت است، سنگ نیست؛ چارپاست، گاو نیست؛ تخمگذار
است، مرغ نیست.

پیشتریم: خراخه





کاش نرفته بودی....





● محمد کاظم مزینانی
● تصویر گر: علی نامور



پنهان شده خرمشهر
توی بغل، «آروند»
در خواب فرو رفته
چون مادر و یک فرزند
*

کشتی و پل و بندر
راه آهن و نخلستان
خاموش، همه غمگین
در یک شب تابستان
*

مہتاب در آن بالا
بی حوصلہ و بی میل
خواہیدہ قطاری سبز
وارونہ، کنار ریل
*

یک تابلو افتادہ
خونی شدہ نام شہر
گویہ کہ فرو رفته
در خواب تمام شہر

از کتاب: بوی ہلو و باروت



معرفی کتاب



مجموعه‌ی سه جلدی بوی هلو و باروت، کتاب و آب ممنوع و ساعت هفت و ربع، نام سه کتاب جدیدی است که شعرهای زیبای آن را آقای محمد کاظم مزینانی سروده‌اند. این شاعر بزرگ، کتاب و آب ممنوع را برای آزاده‌ی یازده ساله «قنبر علی بهارستانی» و بوی هلو و باروت را برای شهید سیزده‌ساله «بهنام محمدی» سروده است تا یاد آن‌ها را زنده نگه دارد.

این کتاب‌ها را نشر شاهد به چاپ رسانده است و قیمت هر کدام ۶۰۰ تومان است. تلفن مرکز پخش: تهران: ۰۲۱-۶۶۴۹۱۸۵۱
قم: ۰۲۵۱-۷۸۳۰۳۴۰



جدول

تذکره: بعد از پاسخ دادن به سؤالات عمودی، ستون رنگی را بخوانید تا به پیام جدول برسید.

- ۱ با چکش به آن می‌زنند تا فرو برود.
- ۲ به بچه‌ی گوسفند می‌گویند.
- ۳ دشمن این حیوان کوچک، گربه است.
- ۴ وقتی گریه می‌کنیم از چشم‌هایمان بیرون می‌آید.
- ۵ با این وسیله، چوب را می‌برند.
- ۶ صبح‌ها همراه عسل یا مربا می‌خورند.
- ۷ از آن باران یا برف می‌بارد.
- ۸ با زبان... غذاها را تشخیص می‌دهیم.
- ۹ کسی که تمام انسان‌ها و زمین و آسمان را آفریده است.
- ۱۰ هم اسم دختر خانم‌هاست هم در دریاها که داخلش مروارید وجود دارد.
- ۱۱ غذایی که شب می‌خوریم.
- ۱۲ یکی از دو فرشته‌ای که از کودک نگهداری می‌کند تا بزرگ شود و به او بابا هم می‌گویند.

● از برنده های عزیز خواهش می کنیم برای دریافت جایزه ی خود با ما تماس بگیرند.

● طراح جدول: ابراهیم زارعی

● تصویر گر: نسیم بهاری

برندگان جدول شماره ی ۲۶:

ریحانه جاوید

شاهین بهمنی

فاطمه محمدی

شیدا خوانساری چهارساله از تهران



آتار بچه‌ها

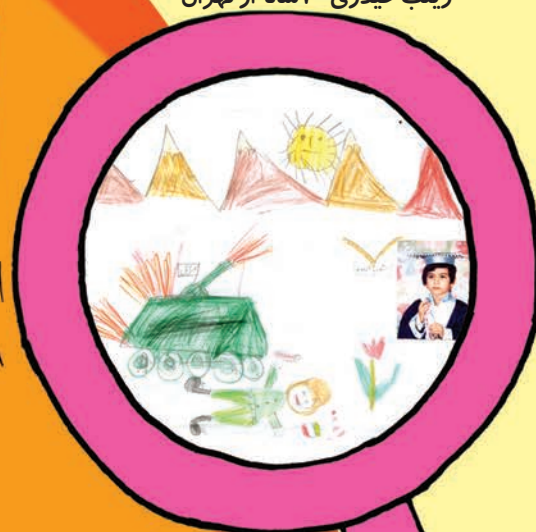
آوین رسولی



سیده مریم دادوند - ۷ ساله از دهلران



زینب حیدری - ۷ ساله از تهران



صبا قادری - ۶ ساله از تهران



الهام خدابنده - کلاس سوم



آتوسا ابادزریان - ۴ ساله از بابل



الینا حکم آبادی - ۶ ساله از تبریز



بردیا پیرهادی - ۶ ساله از تهران



فاطمه عربلو - ۴ ساله از تهران



ملیکا کرابی - ۴ ساله از تهران



فائزه هاشمی - ۶ ساله از تهران



سید حسام طاهری - ۸ ساله از زنجان



نوید نادری - ۵ ساله از تهران



سوگند جلولی - ۷ ساله از تهران



پریا ملکلو - ۴ ساله از تهران



مبینا نیساری - ۵ ساله از آمل



رادمهر فرهنگ - ۵ ساله از تهران



فرم اشتراک شاهد کودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.

مبلغ اشتراک ششماهه ۱۸۰۰ تومان و یکساله ۳۶۰۰ تومان است.

مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه‌ی میدان هفتم تیر به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.

فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله‌ی شاهد کودک ارسال نمایید.

نشانی: تهران، خیابان آیت‌الله طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳

صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵، انتشارات شاهد

نام: نام خانوادگی: تاریخ تولد: .../.../۱۳۰۰

نشانی:

کد پستی: تلفن:

یک سال

مدت اشتراک: ۶ ماه

بچه‌های مجله

الهام نامی راد

فاطمه گوران

رویا رزم جو

محمد صادق مجیدی

سارا نکونظر

فیروز احمد پور

فاطمه دشتبان

هانیه میری

محمد معین مظفری

کیمیا حری فراهانی

مهسا مرادی

انسیه میر معینی

نگین یزدانی

شهاب الدین مطلبی

علی محبوبی

مهدی عوض پور

یگانه محققی

توحید محققی

گلنوش گرجی

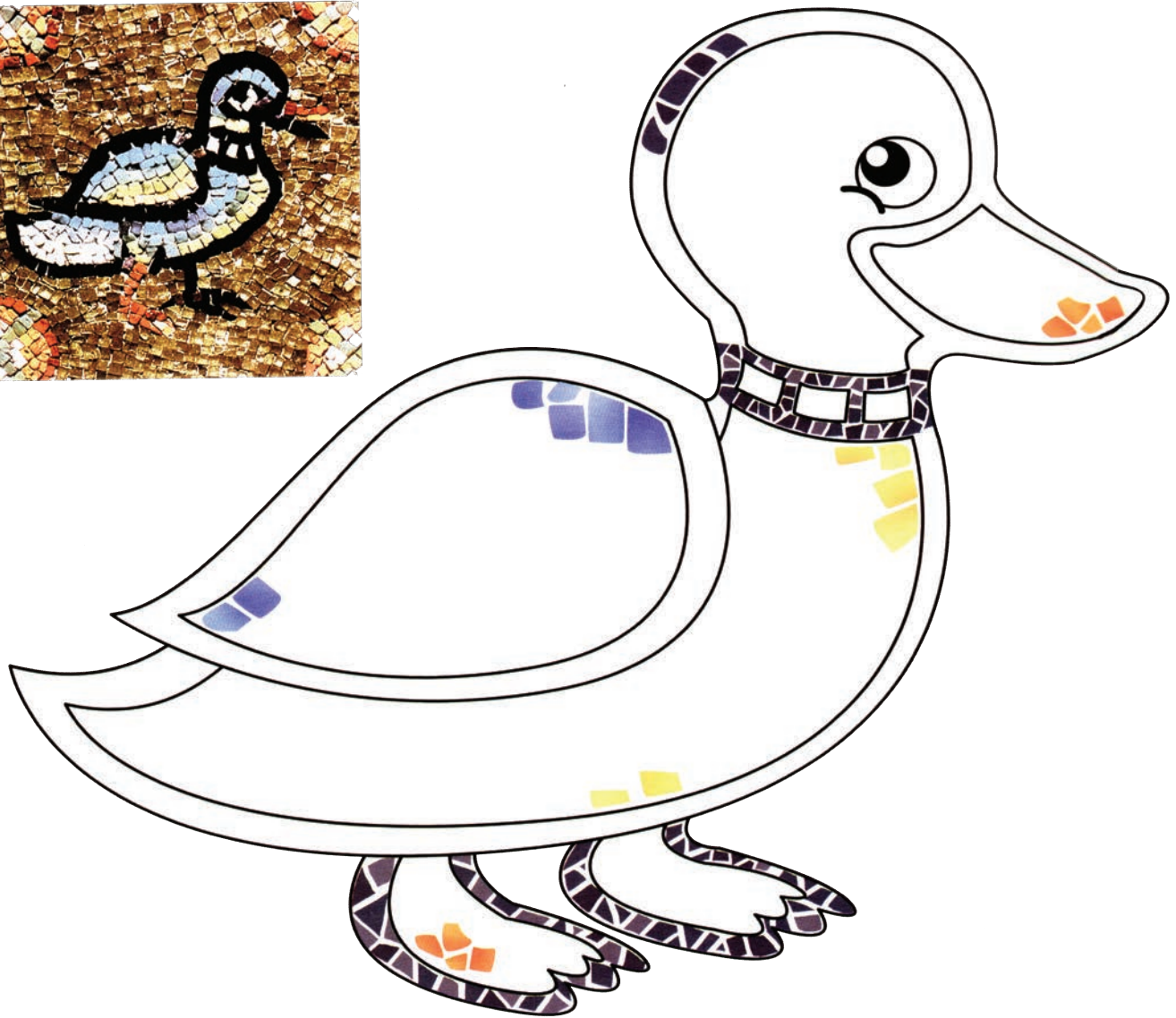
علی اصغر ابراهیم جباری

امیر حسین جلالی تبار

عرفان ربیعی

اردک سنگی

این صفحه را جدا کن و روی یک تکه مقوا بچسبان. بعد مقداری خرده سرامیک رنگی را مانند شکل روی آن بچسبان. اگر سرامیک نداشتی می‌توانی مقداری سنگ ریزه برداری و آن‌ها را رنگ کنی و بعد بچسبانی.

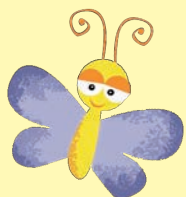




غرفه‌ی نشر شاهد
در بیست و یکمین
نمایشگاه بین‌المللی
کتاب تهران



عکس: حمیدرضا همتی



آفرین به نشر شاهد
که خوب‌ترین ناشر توی
نمایشگاه بین‌المللی کتاب
امسال شده است.

